

طرح افزایش درک مطلب کودکان دبستانی

با هدف توسعه سواد خواندن

پایه:

نام و نام خانوادگی:

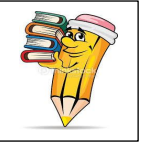
پیدا

در کلاس درس



"دوره اول"

(نجیمه جمالی)



فرزند با هوشم، متن داستان را با دقت بخوان و به سوالات جواب بده.

۱- با کلمات داخل کادر یک جمله بنویس.

بیرون - جو - پرید - علف های - قورقوری - کنار - از میان

۲- گزینه درست را با توجه به متن درس انتخاب کنید.

الف) خانم بزی با شاخ هایش ب) خانم مرغه با نوکش ج) آقا گربه با دمش د) گزینه الف و ب

۳- نگاه قورقوری به چه چیزی افتاد که یادش آمد باید آواز بخواند؟

۴- آیا خانم مرغه از آواز خواندن قورقوری ناراحت شد؟ چرا؟

۵- آیا ننه قورقوری و بابا قورقوری از آواز خواندن قورقوری ناراحت شدند؟

۶- به نظر شما بهترین جای دنیا کجاست؟

"معاونت آموزشی"

* بهترین جای دنیا *

روزی بود و روزگاری بود، غیر از خدا هیچ کس نبود. زیر گنبد کبود روز نبود و شب بود.

قورقوری از میان علف های کنار جو بیرون پرید و گفت: «من دیگر این جا را دوست ندارم.» می خواهم بروم و بروم تا یک جای بهتر پیدا کنم. هر چه که بابا قوری و ننه قوری گفتند، نرو، قبول نکرد و راه افتاد. قورقوری رفت تا به خانه مرغه رسید. آن نزدیکی، لای علف ها، آب پیدا کرد. با خودش گفت: «همین جا می مانم.»

نگاه قورقوری به ماه افتاد. یادش آمد باید آواز بخواند و شروع کرد به خواندن: «قور و قور و قور، آمده ام از راه دور، تا صبح میخوانم، قورو قورو قور.»

در همین موقع مرغه که تازه جوجه هایش را خوابانده بود، از لانه بیرون دوید. زیر نور ماه قورقوری را پیدا کرد و گفت: «چرا قور قور می کنی؟» خواب را از همه جوجه هایم دور میکنی؟ الان وقت خواب است، نه وقت آواز خواندن. زود از این جا برو و گرنه نوکت می زنم.»

زیر نور ماه، چشم قورقوری به نوک مرغه افتاد. ترسید و از آن جا فرار کرد.

رفت تا به خانه ی بزی رسید. آن نزدیک ها، لای علف ها، آب پیدا کرد و با خودش گفت: «همین جا می مانم.»

بعد هم به ماه نگاه کرد و دوباره شروع کرد به آواز خواندن: «قور و قور قور، آمده ام از راه دور. تا صبح می خوانم، قور و قور و قور.»

خانم بزی که بزغاله اش را شیر می داد و می خواست بخواباند، از خانه بیرون دوید. زیر نور ماه قورقوری را پیدا کرد و گفت: «چرا قور قور می کنی؟ خواب را از بزغاله ام دور می کنی؟ زود از این جا برو وگرنه ساخت می زنم.»

زیر نور ماه، چشم قورقوری به شاخ های تیز خانم بزی افتاد. ترسید و از آن جا فرار کرد.

قورقوری هر جا رفت و هر جا آواز خواند همه دعوايش کردند. یکی شاخ های تیزش را نشان داد، یکی نوک بلندش را. یکی دندان های تیزش را نشان داد، یکی چنگال های بلندش را، قورقوری که دلش می خواست زیر نور ماه بنشیند و آواز بخواند، غصه دار شد. رفت تا به جوی آبی رسید. فهمید توی تاریکی شب آمده و دوباره به لانه ی خودش رسیده است.

قورقوری با خوش حالی گفت: «همین جا، کنار جوی خودمان کنار پدر و مادرم بهترین جای دنیاست.»

بعد کنار بابا قورقوری و ننه قورقوری نشست و به ماه نگاه کرد و قوقور آواز خواند؛ ولی نه کسی آمد نوکش بزند، نه کسی آمد شاخش بزند.

